



محمد صابری

نویسنده و منتقد

به عادت مالوف بیشتر نویسندگان زن، عشق مهم‌ترین بخش ماجراست، چه در جنگ و چه در صلح. پس باید از عشق نوشت و نوشت؛ با همه آسیب‌های جسمی و روحی‌اش، با همه پس‌زدگی و شاید همه عقب‌نشستن‌های ناچوارمانه. «طوفان در ماه زوئن» بخش اول این رمان «سوییت فرانسوی» و شاید بهتر باشد که بخوانیم رمان اول از پنج‌گانه سوییت فرانسوی است؛ پنج‌گانه‌ای که تنها دو کتاب از آن به ساحل مقصود رسید و مابقی با روح زخمی ایرن نیمروفسکی در اعماق دریای توفنده و پداورد تقدیرش دفن شد. طوفان در ماه زوئن، قصه فرار برای بقاست؛ در شبی که زوج جوانی در معرض اولین تنبدای سووطن قرار گرفته‌اند، نویسنده‌ای که به تخلیات سرکش گریخته از روحش می‌اندیشد و در این هنگامه پریبدا، دنبال دست‌نوشته‌هایش می‌دود، خانواده بورژوازاده بریکان‌هایی که به روزمرگی‌های زندگی دلبسته و مأنوس‌اند، نوجوان ماجراجویی که در عهدی بر سر دفاع از مام مین، شبنه از کانون گرم خانواده می‌گریزد و... آژیرهای جنگ همه‌شان را از یک چرت تاریخی به مفاکی تاریک‌تر و ظلمانی‌تر از بارقه‌های شب پرتاب می‌کند که طلوع و غروبش را تنهاوتنها جنگ معنا می‌کند، مفاکی به‌شدت هول‌آور؛ آلمان‌ها فاتحانه به پیش می‌تازند، تقویم زندگی برای پاریسی‌ها غم‌انگیزترین روزهایش را ورق می‌زند و تاریخ همچنان به چرت و بی‌مسئولیتی خویش می‌اندیشد. «درست در این لحظه نوری تند و زنده میدان را روشن کرد، هواپیمایی موشکی پرتاب کرده بود. کلمات روی لب‌های گابریل خشکید. موشک خاموش شد اما گویی هواپیماها آسمان را در خود حل کرده بودند. حواس و دشمگیری غرش‌ها و تغییرها ماه را زخمی کرده بود.» با این همه ما هر اصل و نسب و نژاد و آئینی به اخم‌های زندگی زود عادت می‌کنیم. همچنان که پاریس در جولان برق پوتین‌های ژرمن‌ها هنوز از وقار و درخشندگی و عزت نفس لگدکوب شده‌اش دست برنداشته، پاریسی‌ها به آمدوشد اشغالگران زودتر از هر چیزی خو کرده‌اند: گرانی، احتکار، نبود غذا و جان‌پناه از دغدغه‌های اصلی شهروندانی است که در شبانه همه زندگی‌شان را پشت‌سر گذاشته‌اند و در روستاهای دوردست پناه گرفته‌اند. بریکان کشیش هنوز زیر لب ورد و دعا می‌خواند به فرای بعد از آلمان‌ها می‌اندیشد و طبیعت همچنان در ماه زوئن به دلبری و طنازی. «رند مدتی بود که می‌خواند. روی شاخه بسیار بلندی نشسته بود و اعتنایی به سروصداها و اطراف، جیع‌وآد پناهندگان و آتش‌های پرجمعی که روی علفها برای از بین بردن رطوبت روشن کرده بودند، نداشت. او می‌خواند و بلبلان دیگر به نجوای‌های عاشقانه‌اش پاسخ می‌گفتند، می‌هول‌ویلا، بی‌هراس.» باز روایت زندگی در جنگ، عشق‌های بلاتلکلیف با در اوان جوانی سرشارست و در میانه‌های راه به دادوستد ختم می‌شود، واکاوی رابطه جنگ و مردان کلیسا، تربیت و بنیان خانواده در اوضاع جنگ، خیانت و فراموشی، کینه‌های مردم دادگار زخمی که کشته و مجروح داده‌اند و در آرزو گناه‌های فاشیسمی که اسیر دارند و حتی رنج آلمانی‌های دور از وطن که به اجبار معر که گردان می‌دانند و هزارویک درد دیگر؛ همه‌وهمه را با چشم‌های غیرمسلم می‌توان در سوییت فرانسوی ایرن نیمروفسکی زیست و با گریه‌های مردم کشته و فراموشی و دردمانده‌ای می‌کند، صداهای فروخورده تصویرست، چهره‌ها به تمامی کاستری‌اند و آنچه که بیش از هر چیز خودنمایی می‌کند، صداهای فروخورده نسلی ست زخمی و درمانده؛ نسلی بی‌سرزمین، نسلی دردمند از دیکتاتورهای پیشین و مغلوب و ص달یته همچنان امیدوار و جسوت‌جوگر؛ درست مثل خود نویسنده که بی‌سرزمینی‌اش در سطرهای آغازین این گفتار به تصویر کشیده شد. روسی تبار زاده شده از وطن در این رمان به وضوح و ایجاز شاعرانه این صداها را هم چون نت‌های سمفونی بتهوون بر آرشه واژه‌ها همور می‌سازد. سازها با صدای حرکت پاهای مردمی رنجور نت‌های امید و هراس را توامان می‌نوازند و... از منظر نقد فرمالیستی نیز می‌توان به این رمان رئالیستی خطی نگاهی مثبت‌اندیشانه داشت، روایت به‌رغم بر تعداد بودن شخصیت‌ها و بازگویی خرده روایت‌ها در فرم بیرونی به هماهنگی و هارمونی ارکستر گونه‌ای رسیده است. همه ساز و کارهای اندیشیده شده در آن بر محور سیر گذر آن بخش از درونیات مجهول انسانی پایه‌گذاری شده که در مواجهه با رخدادهای غوناغینگر زندگی و روابط اجتماعی بازنمودی سیال گونه، ژرف‌اندیشانه و بی‌نقاب و تروش دارند. نثر شاعرانه، لطیف و زبانه ایرن نیمروفسکی در ساخت و پرداخت قصه با توجه به اینکه بیشتر داستان در دل طبیعت زیبای روستاهای مجاور پاریس می‌گذرد به همدات پنداری بهتر و بیشتر مخاطب با روایت منجر شده است. جدای از این نثر مشعشع و پراستعاره و تصویر باید به صحنه‌پردازی‌های دقیق و خیره‌کننده، شخصیت‌پردازی‌ها و گفت‌وگوهای متناسب باجنسیت، فرهنگ و تحصیلات و اصالت بازیگران صحنه اشاره کرد. تعدد شخصیت‌ها به اصل روایت لطمه‌ای نمی‌زند؛ هرچند که پوش‌نوش رمان بر تن تک‌نکشان به یکسانی قواره نشده است. از وهم و رویاپردازی خیری نیست، اما همگی حتی اشغالگران فاشیست بر یک چیز اصرار و امید دارند: فرادای بی‌جنگ، صلح پایدار، با این همه نمی‌توان از ترجمه بسیار دقیق، فصیح، روان و وفادار به متن آن به‌راحتی گذشت که مدیون تجربه و کاربلدی مهستی بحرینی است. رمان سوییت فرانسوی از جانب نشر نیلوفر به بازار نشر آمده و با استقبال خیرکننده مخاطبان به چاپ دوم رسیده است.

مزدک پنجه‌ای به بهانه انتشار مجموعه شعری تازه:

# تجربیات شاعرانه یک وکیل در «کیفر خواست»

باید از زیستنم می نوشتم؛ از جایی که سوژه می آید



**آرمان ملی – آرش عندلیب:** مزدک پنجه‌ای، شاعر، روزنامه‌نگار و وکیل دادگستری است و این موقعیت‌های متفاوت، بعضاً می‌توانند در مراحل مختلف زندگی؛ خصوصاً در ثبت و خلق یک اثر شاعرانه از یکدیگر تاثیر بگیرند؛ اتفاقی که در تازه‌ترین مجموعه شعر او با عنوان «کیفر خواست» رخ داده‌است. پنجه‌ای درباره تلاقی تفاوت و تغایرهای زیستی‌اش در این مجموعه می‌گوید: «در این مجموعه شما با دو شخصیت مواجه هستید؛ یکی دارای روحیه‌ای لطیف و حساس و دیگری که می‌رود در صبحی، خودتاک، شاه‌اندام یک مجرم باشد.» او در بخش‌هایی از این مجموعه، تلاش کرده تا با تشریح تجربیات خود، دو دنیا را در ذهن مخاطب، بهم نزدیک کند: «سعی کرده‌ام موقعیت کاری خودم را در دادگاه به گونه‌ای ترسیم کنم که مخاطب با تمام وجود آن را حس و استشمام کند. سپس مخاطب در وضعیتی قرار می‌گیرد که باید حق را به یکی بدهد. شرح این تعاریف را در متن گفت‌وگو بخوانید.

شما قبل از شاعر بودن – شاعری با پنج مجموعه شعر – فعالیت‌هایی در زمینه فرهنگ و هنر و ادبیات از جمله مدیریت مسئولی نشر به مدت دوات، مدیریت هنری انتشارات دوات معاصر، عضویت در هیات‌مدیره خانه فرهنگ گیلان، همچنین حضور به‌عنوان منتقد در نشریات معتبر، را در کارنامه ادبی دارید. همچنین قبل از همه اینها فرزند شاعری نام‌آشنا نیز هستید. آیا فکر می‌کنید که شاعر به دنیا آمده‌اید؛ یا با زندگی در خانواده یک شاعر و تحت تاثیر ارتباطاتی که زندگی اغلب شاعران در جریان آنها شکل می‌گیرد، شاعر شدید؟ و در ادامه توضیح بدهید بنا به قول خودت (در یکی از شعرهای همین مجموعه که پیرامون آن گفت‌وگو می‌کنیم؛ یعنی «کیفر خواست») با این همه چطور هنوز شاعر مانده‌اید؟

حقیقتش این است که من گمان نمی‌کنم شاعر به دنیا آمده باشم و اساساً با این نوع تعابیر و مفهوم‌سازی نیز رابطه‌ای ندارم. من نیز مانند بسیاری از فرزندان این مرز و بوم، متأثر از فضای زیستی و پیرامونی‌ام جذب حوزه هنر و ادبیات شدم. اما شاعر شدنم ارتباط نزدیکی به مرادوات و فضای هنری منزل داشت. به هر صورت روابط خانوادگی ما متأثر از ارتباطات هنری و ادبی پدرم بود، وقتی دور و بر یک کودک از خردسالی کتاب باشد و اشخاصی را ببیند که هنرمند هستند، خیلی بعید است که جذب این فضا نشود و نخواهد آن را تجربه کند. من در حشر و نشر با شاعران و شنیدن و موختن از آنها فهمیدم که برای شاعر شدن باید درست نگاه کرد. شعر در همه‌اطراف ما حضور دارد. فقط کافی است سوژه را از درون آن بیرون بکش، فرم دهی و با زبان و لحن خودت بنویسی! و اما درباره اینکه چطور می‌توان هم به شغل پر زحمت و وقت‌گیر و کالت در کنار باقی مرزهای، به‌شمردیدی، پرداخت و شاعر هم بودا باید عرض کنم، خیلی سخت‌است که بین وظیفه و هنر تعادل برقرار کنی. در واقع من هنگام کار و انجام وظیفه به نفع شعر تحصیل سوژه می‌کنم. نخستین گام برای من خوب دین است. عبور، برای من تجربه زیستن است. روز من، در داسرو یا دادگاه مسالوی با یک رخداد اجتماعی است. داستان‌های مردم خود بهترین سوژه برای نوشتن هستند. من می‌توانستم از کنار همه اینها رد شوم اما دیدم شعر برایم در جایی اتفاق می‌افتد که بیش‌ترین زیست روزانه را دارم. پس باید از زیستنم می‌نوشتم؛ از جایی که سوژه می‌آید و جهان متعلق به آنجاست.

همه شاعران قبل از شاعری کردن، قطعاً مخاطب آثار هنری به‌ویژه شعر بوده‌اند. امروز اما همه ما در جایی ایستاده‌ایم که الگوهای استاتیک خلاقانه و نو، وظایف مخاطب را در قبال شعر تغییر داده‌است. مخاطب شعر امروز برای کشف آنچه که لذت‌متن نامیده می‌شود باید دانش هرمنوتیک عقلانی یعنی حالتی از آرزایی، سنجش و نقادی را جایگزین نگاه

ذوقی و مبتنی بر واکنش‌های پیش از نقد خوانندگان سابق شعر بکنند. نظرت چیست؟ وظایف و ویژگی‌های یک مخاطب راستین شعر را در قبال اثر چه می‌دانید چگونه قلمداد می‌کنید؟

من معتقدم برای ارتباط با شعر حتماً باید دانش هرمنوتیک داشته باشی. می‌تواند بر میزان لذت و فهم مخاطب بر شعر بیفزاید. مردم بر اساس روایات و شرایط زیستی خود شعر را فهم می‌کنند و یا از آن استفاده ابزاری

خواهند کرد. ما دچار یک نوع نخیه‌گرایی در ادبیات هستیم و فکر می‌کنیم شعر را باید برای مخاطب خاص سرود؛ ا در حالی که وقتی شعر در جامعه پخش می‌شود هر کس به تناسب زیست و تجربه‌امر زیبایی، از اثر هنری (شعر) لذت می‌برد. مخاطب از نظر من به راستین و غیرراستین تقسیم نمی‌شود، مخاطب، مخاطب است. هر کس به اندازه سطح و آگاهی خود از چشمه شعر آب می‌برد. اما اگر پرسش شما را درست فهم کرده باشم، برای نقد ادبی که به کیفیت کار یک شاعر کمک می‌کند و موجب پیشرفت او می‌شود، نیازمند متقذنی است که دارای سبک هستند و مسلط به دانش هرمنوتیک‌اد در واقع در این تناسب وقتی قرار است اثر یک شاعر به لحاظ فرم، ساختار و سایر عناصر سازنده شعر تحلیل شود، نیازمند دانش نقد هستیم

که هرمنوتیک نیز یکی از ملزومات آن است و‌گرنه با نقدی سلیقه‌ای مواجه خواهیم بود که در فضای مجازی و برخی از انجمن‌ها مصداق آن کثیر است.

شعر عبارت از زبانی است که در نقش کاو برد زبان سر و کار ندارد؛ همان طور که اصوات و رنگ به هر شکلی که به کار گرفته شوند، موسیقی و نقاشی به وجود نمی‌آورند؛ بلکه لازم است «نقش ارتباطی» که هم در زبان مشترک و هم در زبان عاطفی وجود دارد به نفع نقشی که نقش زیباشناختی‌اش می‌شود. ما در شعر با ماییم، کمتر شده و به حداقل برسد. همچنین شعر همواره با پوشیده سخن گفتن و پنهان کردن سر و کار داشته؛ نه با افشای امور خفیه و خصوصی که ممکن است پاسخگوی هیجانات اقشار عام جامعه باشند. مگر نه اینکه شعر راستین همیشه پرسشگر بوده؛ نه پاسخگو؟ بحث پیرامون نقش زیباشناختی شعرهایی است که به‌ویژه در دفتر اول این مجموعه – ولواندک و قابل چشم‌پوشی – تحت‌الشعاع نقش ارتباطی خود چنان که در بالا گفتیم قرار گرفته‌اند. آیا فکر نمی‌کنید اینها همه به علت توجه به آن خواننده عام – با مراجعه به آن بخش از سخن که گفتید اعتقادی به مخاطب نخیه‌نداری – و پاسخگوی به دیگران بوده‌است؟

زمان و شکل روایت در ذهنم متجلی می‌شود. گاهی ماه‌ها این سوژه را در ذهن مرور می‌کنم. گاهی نیز به محض برخورد با سوژه آن را با همان حس اولیه‌ای که در من ایجاد شد، می‌نویسم تا از خاطرم نرود. سوژه‌هایم همه واقعی هستند و البته بر روایت مادر، می‌افزایم تا آن را مال خود کنم. بعد می‌نشینم و می‌نویسم و مدام در این نویسنش پرداخت شکل می‌گیرد. اگر به مجموعه شعر «کیفرخواست» نیز بنگرید این روش کاملاً محسوس است. در واقع شعرهای من دارای سوژه داستانی هستند. عنصر روایت، داستان را پیش می‌برد. شخصیت‌ها به‌طور ناملموس روی صحنه می‌آیند و بعضاً نیز لحن و صدای میزبه خود را دارند. فضا‌سازی‌ها اکثراً عینی و واقعی است، مخاطب بارها آن را به اشکال مختلف تجربه کرده است. استعاره، کنایه و آرایه تشخیص یکی از ابزارهایی است که در شعرهای «کیفرخواست» بسیار دیده می‌شود و این میل بازی زبانی ناشی از نگاه استعاری من به وضعیت جامعه‌است. در چنین وضعیتی نمی‌توان لخت و عریان حرف زد. مدام باید کلمه را زبور کرد تا راهی یافت. مانند متهمی که مدام در حال انکار و وضعیت و اتهام انتسابی به خود است. مدام باید کلماتی را استخدام کند که بتواند از خطر بگریزد و این مساله خود در چند شعر این مجموعه مشهود است.

شعرهای کیفرخواست نسبت عجیبی با فضای اجتماعی این روزها دارد؟

من این شعرها را پیش از شهر یور نوشته‌ام و تقریباً به جز دو شعر انتهای کتاب، باقی مربوط به سال قبل از سال ۱۴۰۱ است. اما به هر روی گفتم‌ان امروز، گفتم‌ان یک شبه نبوده، در گذشته هم بوده و من این مسأله را به‌طور محسوسی استشمام کرده‌ام. حتی از این وضعیت آزار می‌دیدم هیچ‌جایی مطمئن‌تر از شعر برایش نیافتم که می‌توانست مرا به آرامش برساند. بنابراین شعرهای «کیفرخواست» نسبت نزدیکی با حال و حال‌های ما دارد. در پنجمین مجموعه شعر با عنوان «کیفرخواست» یاد دفتر که شعرها را اجزا کرده‌اند طرف هستیم؛ اولی «باران دوست‌دارمی همیشه‌اش است» و دیگری همین «کیفرخواست». اولی ما را به دیدار شاعری فرآ می‌خواند که «وساطت سخن» و «معنا» را وسیله قرار داده و در بهترین نمونه‌هایش چون «مهربانی تو»، «پایان» و «آغوش» از طریق خلق پرسوئایی راوی – شاعر، مهدلی‌با خود و عده‌انسان‌های پیرامون خویش را می‌جوید و به عبارتی انتطابعات معناشناختی را به انتطابعات زیباشناختی ترجیح داده‌است. درست برخلاف دفتر دوم «کیفرخواست» که با شاعری متفاوت و پیشرو مواجه هستیم که توانسته برای درک زندگی و مناسبات زیستی میان انسان‌ها مفاهیمی چون قانون، عدالت، مجازات و... وارد شعر کند و نیز از طرفی به افشای امور خفیه‌ای مبادرت کند که خاص ژورنالیسم است و در شعر هرگز ندیده‌ایم. شعرهای دفتر اول شامل حال و هوای شخصیت مزدک پنجه‌ای شاعر، روزنامه‌نگار، همسر و پدر یک خانواده است. شعرهای کیفرخواست اما محصول کتنگری

صادق پنجه‌ای است که با یک پایه یک دادگستری‌ای کیل به هر روز بر حسب وظیفه کیفش را برمی‌دارد و به دیدار دستبند و پابند می‌شتابد. در واقع در این مجموعه شما با دو شخصیت مزدک و صادق مواجه‌هستید. شخصیتی که گاه در تئافر یکدیگر

قرار دارند. یکی دارای روحیه‌ای لطیف و حساس و دیگری که می‌رود در صحنی رزخوتناک، شاهد اعدام یک مجرم باشد. جمع این دو شخصیت و تعامل و تعادل برقرار کردن، خسود

صوتی بسیار می‌طلبد. من در واقع سعی کردم این تضاد را به نوعی نمایش دهم. البته در دو دفتر کیفرخواست تاکنون توسط دیگران تجربه نوشتاری نشده است و براساس چنین پارامتری، زبان شعرهایی شکل می‌گیرد. حال ممکن است در یک شعر سطح زبان، مخاطب خاص را جذب کند و در یک شعر، مخاطب عام بیشتر ارتباط بگیرد.

شما رخ می‌نماید؟ آیا ساختاری موسیقایی یا فرمی ذهنی است؟ تصویری کلی از معنا و مفهوم را در نظر دارید؟ یا تصویری، نمادی، حال و هوا و مضمونی به فرض؟ از این لحظات کشف و شهود سرودن بگویند.

من سوژه را کشف می‌کنم. آن‌وقت سراغ چگونه نوشتنش می‌روم. در مسیر کشف سوژه، مکان،

از آن دست تجربیاتی است که کمتر در اشعار شاعران چند دهه اخیر مشاهده کرده‌ام و امیدوارم به لحاظ نویودن این تجربیات توانسته باشم به تغییر فضای شعر امروز کمک کنم. چراکه متأسفانه شعر ما در چند دهه اخیر به لحاظ فضای نوشتاری دچار رخوت، تکرار و تقلید شده بود. تغزل گرای، احساسی‌گری، رجعت به زبان و تجربیات فرمی شاعران دهه‌های سی و چهل از آسیب‌هایی بوده که در حفاصل بین دهه هشتاد تا ۱۴۰۰ نمود بسیار داشت.

در دوشعر «کیفرخواست» و «شیشه‌بند» می‌بینیم که شاعر در جهت بیرون کشیدن نشانه‌های اغلب نامنظم زندگی از واقعیت و در جهان اثر، نظمی دوباره به آنها بخشیدن، به شناخت زندگی گروهی از انسان‌ها در محیط‌هایی ایزوله مبادرت کرده که تا پیش از این شناختی از آن‌ها نداشتیم. تحلیل روانشناختی شکلی از زندگی که موجب آفرینش نوعی از جهان شعری شده که در متن آن فقط اینطور نیست که با تکنیکی به‌نام چندصدایی مواجه شویم؛ بلکه فراتر از آن به کشف صدا دعوت می‌شویم. صداهایی دور و مرموز، که ما را به شناخت خود فرامی‌خوانند. صداهایی سراسر متنی: صحن دادگاه، صحن جامعه و صحن شعر هر کدام در عین استقلال کنار دیگری حضور یافته‌اند و یکی شده‌اند. آنگاه مخاطبی که در پایان جهان حق آزادی و انتخاب دارد؛ به‌واسطه یک ویرگول، یک لحن، یک نوع خواندن و در یک کلام به یک دلیل وجودی یعنی زبان؛ آزاد است که انتخاب کند. بنابراین کمی پیرامون چگونگی فرم این شعر بگویید.

اگر دقت کرده باشید در دفتر کیفرخواست، مخاطب با مسأله‌ای به‌نام قضاوت مواجه می‌شود. این روزها قضاوت کردن چه در محیط دادگستری و چه خارج از این محیط امری بر مرسوم است؛ گویی انسان مدام در حال قضاوت کردن دیگران و قضاوت خود توسط دیگران است. بنابراین یکی از کان مهم این دفتر که شعر کیفرخواست هم یکی از شعرهای آن است، پرداختن به مسأله قضاوت است. در شعر کیفرخواست، مخاطب به نوعی در وضعیتی داستانی قرار می‌گیرد و شعر روایتی توصیفی دارد. موقعیت‌سازی به صورت صحنه‌آرایی انجام می‌شود و مخاطب گام به گام با صحنه وارد صحنه دادگاه، راهرو و اتاق می‌شود. در واقع سعی کرده‌ام موقعیت کاری خودم را در دادگاه به گونه‌ای ترسیم کنم که مخاطب با تمام وجود آن را حس و استشمام کند. حتی مخاطب را در موقعیت لایحه‌نویسی قرار دهم و او را وارد یک گفت‌وگوی حقوقی کنم که از منظر شاعرانه روایت می‌شود. سپس مخاطب در وضعیتی قرار می‌گیرد که باید حق را به یکی بدهد. مرسوم است که قاضی حکم دهد اما ظاهراً در شعر نه قاضی، نه وکیل و نه متهم توان انتخاب را ندارند، بنابراین مخاطب را وارد کار می‌کنم و حق انتخاب را به او می‌دهم. در واقع شریک کردن مخاطب در بازی قضاوت! همه مسأله این شعر این است. درباره شعر شیشه‌بند که خودم آن را بسیار دوست دارم، باید عرض کنم این شعر روایت من از زندان است. جایی که به فراخور شغلم برای ملاقات با موکلینم بسیار می‌روم. در این شعر هم اگر چه روی یک نفر است و کل جریان روایت را به دوش می‌کشد اما در واقع یک راوی یا دانای کل کلاسیک نیست. دانای کلی مدرن است که روایت‌های متعدد را از زبان موکلش بیان می‌کند و موکل نیز راوی روایت‌های دیگر زندانیان است. روایت در روایت، ساختار این شعر را می‌سازد.

هراس برافراشته نبودن پرچم؛ این عدم اعتماد که به طور مشخص در شعر «آلبوم خانوادگی» نمود می‌یابد ناشی از چیست؟ اینکه سرزمینی برای زندگی فرزندانمان پیدا نشود؟ راوی اتفاقاً دغدغه بی‌دنباله بودن ندارد و بیشتر به نظر می‌رسد که نگران حضور دیگران است. فوبیای آوارگی و هجوم بیگانگی که در طول تاریخ دیده‌ایم. من اینها را تا حدود زیادی معلول دخالت سیاست در زندگی فردی آدمیان می‌بینم. شاید تا حدودی بشود گفت که شما در شعرهای این مجموعه نیم‌نگاهی هم به «سیاست ادبیات» داشته‌اید. لطفاً از تاثیر سیاست بر ادبیات بگویند. چون این تاثیر چنان که اغلب دیده‌ایم ممکن است مخرب باشد اما همچنان که نمونه‌هایش موجود است، ممکن است موجب ارتقای خلاقیت نویسنده و شاعر بشود.

من فرزند زمانه خویش هستم و نمی‌توانم می‌نستب با وضعیت جامعه باشم. در حال حاضر از همه نظر مشکلات معیشتی در جامعه موج می‌زند؛ بنابراین چه طور می‌توان نگران مردم و نگران ایران نبود. به هر صورت تاریخ را سیاستمداران می‌نویسند و من نگران آن هستم که این روزگار سخت، به صفحات تاریخ نرسد. به نظر من آلبوم‌های خانوادگی تنها جایی است که تاریخ تحریف نمی‌شود.

## کشف و نوشتن از فضای

### تعاملی قاضی با متهم، وکیل،

### افسر، سرپان، زبانی اعتراضی،

### زندان، دادگاه و کلانتری» از

### اتفاقاتی است که در شعرهای

### «کیفر خواست» می‌خوانیم

## مرسوم است که قاضی حکم

### دهد اما ظاهر ادن شعر نه قاضی،

### نه وکیل و نه متهم توان انتخاب

### را ندارد ند، بنابراین مخاطب را

### وارد کار می‌کنم و حق انتخاب را

### به او می‌دهم

مجموعه شعر  
کیفرخواست  
مزدک پنجه‌ای



و از این حیث می‌توانم مدعی باشم که فضای جدیدی را به شعر امروز پیشنهاد داده‌ام. کشف و نوشتن از فضای تعاملی قاضی با متهم، وکیل، افسر، سرپان؛ نمایش فرمی به نام زندان، دادگاه و کلانتری